

گزیده‌ای از مقاله‌ی فمینیسم و سیاست منابع اشتراکی<sup>1</sup>

نویسنده: سیلویا فدریچی

مترجم: طلعه حسینی

حداقل از زمانی که زاپاتیست‌ها در ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ زوکالو<sup>2</sup> در سن کریستوبال د لاس کاساس<sup>3</sup> را به تصرف خود درآوردند تا علیه قانون انحلال زمین‌های اجیدو<sup>4</sup>ی مکزیک قیام کنند، مفهوم «منابع اشتراکی» میان چپ‌های رادیکال، چه در سطح بین‌الملل و چه در ایالات متحده، بر سر زبان‌ها افتاد و بدل به مبنایی برای تلاقی آنارشیست‌ها، مارکسیست‌ها، سوسیالیست‌ها، بوم‌شناسان<sup>5</sup> و اکوفمینیست‌ها<sup>6</sup> شد. [۱]

دلایل بسیاری وجود دارد که چرا چنین ایده‌ی ظاهراً کهنی، به محور بحث‌های سیاسی جنبش‌های اجتماعی معاصر بدل شده است، اما دو دلیل به شکل به‌خصوصی برجسته است. اولی افول الگوی دولت‌گرایانه از انقلاب است، یعنی همان الگویی که دهه‌ها تلاش‌های جنبش‌های رادیکال را جهت ساخت جایگزینی برای سرمایه‌داری تضعیف می‌کرد. دیگری این است که تلاش نئولیبرالی برای تنزل هر فرمی از زندگی و دانش به منطق بازار، منجر به افزایش آگاهی ما در مورد خطرات زندگی در دنیایی شده است که در آن، جز از طریق ارتباط‌های مالی، به دریاها، درخت‌ها، حیوان‌ها و هم‌نوع‌های مان دسترسی نداریم. «حصارکشی‌های جدید» دنیایی از اموال و روابط مشترک را آشکار کرد که پیش از این که در معرض تهدید خصوصی‌سازی قرار گیرند، بسیاری فکر می‌کردند منقرض شده‌اند یا ارزشی ندارند. [۲] حصارکشی‌های جدید به شکلی آبرونیک نشان داد که نه تنها منابع اشتراکی ناپدید نشده‌اند، بلکه همواره فرم‌های جدیدی از مشارکت اجتماعی در حال تولید هستند، همچون ساحت‌هایی از زندگی که پیش از این وجود نداشت مانند اینترنت.

ایده‌ی منبع/منابع اشتراکی، در چنین بستری، جایگزینی منطقی و تاریخی ارائه می‌دهد هم برای اموال دولتی و شخصی و هم دولت و بازار، که ما را قادر می‌سازد تا این افسانه‌ها را رد کنیم که نباید آن‌ها را جزء امکان‌های سیاسی مان بدانیم یا این که امکان‌های سیاسی مان را تنها محدود به آن‌ها بدانیم. این ایده همچنین به‌عنوان مفهومی اتحادبخش، عمل‌کردی ایدئولوژیک نیز یافته است که جامعه‌ای مشارکتی را از پیش ترسیم می‌کند که چپ رادیکال همواره در تلاش برای خلق آن بوده است. با

1 : *Feminism and the politics of the commons: Silvia Federici*

2 : Zocalo

3 : San Cristobal de las Casas

4 : Ejido

5 : Ecologists

6 : Eco-feminists

این حال، علاوه بر تفاوت‌های چشمگیر در تفسیرهای مختلف از این مفهوم، ابهاماتی نیز در آن‌ها به چشم می‌خورد که اگر می‌خواهیم اصل منابع اشتراکی را به یک پروژه‌ی سیاسی منسجم بدل کنیم باید ابتدا این ابهامات را برطرف سازیم.

مثلاً اینکه اصلاً چه چیزی منبعی اشتراکی را برمی‌سازد؟ ما زمین، آب و هوای مشترک داریم، منابع دیجیتالی مشترک؛ حقوقی که کسب کرده‌ایم (مانند مستمری تأمین اجتماعی)، زبان، کتابخانه‌ها و میراث مشترک فرهنگ‌های گذشته همگی معمولاً به‌مثابه منابعی اشتراکی توصیف می‌شوند. اما آیا همه‌ی این منابع اشتراکی از نظر بالقوگی‌های سیاسی‌شان با یکدیگر برابرند؟ آیا با یکدیگر قابل قیاسند؟ از کجا مطمئن شویم که آن‌ها طرح وحدتی تحمیلی را در سر ندارند؟ و در نهایت، آیا باید در مورد «منابع اشتراکی» به صورت جمع حرف بزنیم یا مانند پیشنهاد مارکسیست‌های خودمختارگرا، از «منبع اشتراکی» نام ببریم، مفهومی که از نظر آنها اشاره به روابطی اجتماعی دارد که مشخصه‌ی فرم مسلط تولید در عصر پساافوردی است.

من در این مقاله با در نظر داشتن سؤالات بالا، از دیدگاهی فمینیستی به سیاست منابع اشتراکی می‌نگرم، دیدگاهی که در آن، «فمینیست» به منظری ارجاع دارد که مبارزاتی علیه تبعیض جنسی و کار بازتولیدی مضاعف آن را شکل داده است. کار بازتولیدی که همچون سنگ بنایی است که جامعه بر آن استوار است و هر الگویی از سازمان اجتماعی را باید از طریق آن محک زد. به نظر من مداخله‌ای فمینیستی، برای رسیدن به تعریف بهتر در مورد سیاست منابع اشتراکی و همچنین یافتن شرایطی برای بدل کردن این اصل به مبنای مبارزه‌ای ضد سرمایه‌داری ضروری است. اما دو معضل عمده، اهمیت ویژه‌ی این تلاش‌ها را نشان می‌دهد.

#### منابع اشتراکی جهانی، منابع اشتراکی بانک جهانی

اولین معضل ما این است که از حداقل اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ به این طرف، بانک جهانی و سازمان ملل متحد، زبان منابع اشتراکی را غصب کرده‌اند و آن را به خدمت خصوصی‌سازی درآورده‌اند. این بانک در کسوت حفاظت از تنوع زیستی و محافظت از منابع اشتراکی جهانی، جنگل‌های بارانی را به ذخایر محیط‌زیستی ما بدل کرده و مردمی را که قرن‌ها معاش خود را از این جنگل‌ها تأمین می‌کردند، بیرون کرده است و این در حالی است که همزمان به کسانی که توانایی پرداخت هزینه‌ها را داشته باشند، به صورت تضمینی اجازه‌ی دسترسی می‌دهد، مثلاً کسانی که از طریق اکوتوریسم به این مناطق می‌آیند. [۳] سازمان ملل نیز به نوبه‌ی خود و باز هم تحت عنوان حفاظت از میراث مشترک بشری، در قانون بین‌المللی ناظر بر دسترسی به اقیانوس‌ها تغییراتی ایجاد کرده است که دولت‌ها بتوانند بی‌واسطه‌تر بر استفاده از آب‌های شیرین متمرکز شوند. [۴]

البته بانک جهانی و سازمان ملل در وفق دادن منابع مشترک با منافع بازار تنها نیستند. در پاسخ به انگیزه‌های [سودجویانه‌ی] مختلف، ارزش‌گذاری مجدد منابع اشتراکی به امری مرسوم میان اقتصاددان‌ها و برنامه‌ریزان سرمایه‌داری جریان اصلی بدل شده است؛ ما شاهد رشد منابع دانشگاهی در مورد این موضوع و هم‌خانواده‌های آن هستیم: سرمایه‌ی اجتماعی، اقتصادهای

هدیه<sup>7</sup>، بشردوستی. همچنین اهدای جایزه‌ی نوبل اقتصاد سال ۲۰۰۹ به صدای پیشرو این عرصه یعنی دانشمند سیاسی، الینور استروم<sup>8</sup>، به رسمیت‌شناختن این گرایش را نشان می‌دهد.

برنامه‌ریزان توسعه و سیاست‌مداران پی برده‌اند که مدیریت جمعی منابع طبیعی تحت شرایط مناسب، می‌تواند کارا تر از خصوصی‌سازی و البته کم‌تر از آن، مستعد تعارضات باشد و به علاوه می‌توان از این منابع اشتراکی، تولیداتی بسیار عالی برای بازار به دست آورد. [۶] آن‌ها همچنین دریافته‌اند اگر کالایی‌سازی روابط اجتماعی را تا سرحدات آن پیش ببرند، پیامدهای معکوسی خواهد داشت. گسترش کالا به تمام جنبه‌های کارخانه‌ی اجتماعی<sup>9</sup>، که نتولیرالیسم مروج آن است، علاوه بر این که محدودیتی فکری برای ایدئولوژی سرمایه‌دارانه است، پروژه‌ای است که از منظر بازتولید درازمدت نظام سرمایه‌داری، نه دست‌یافتنی است و نه مطلوب. چرا که انباشت سرمایه‌دارانه به شکلی ساختاری مبتنی بر تصرف رایگان مقدار عظیمی کار و منابع است که لزوماً در بیرون از بازار هستند، مانند کار خانگی بدون‌مزد زنان که بازتولید نیروی کار کارگران متکی به آن است.

پس تصادفی نیست که پیش از سقوط وال استریت، طیف گسترده‌ای از اقتصاددانان و نظریه‌پردازان اجتماعی نسبت به تأثیرات منفی بازاری‌سازی تمام ساحت‌های زندگی در بازدهی بازار هشدار داده بودند، چرا که انواع بازارها نیز متکی بر وجود روابط غیرپولی مانند اطمینان، اعتماد و اهدای هدیه هستند. [۷]

کدام منابع اشتراکی؟

دومین معضل این است که باتوجه به این که نهادهای بین‌المللی آموخته‌اند که منابع اشتراکی را با عملکرد مورد نظر بازار منطبق کنند، این پرسش همچنان بدون پاسخ است که چگونه منابع اشتراکی می‌توانند مبنای نوعی اقتصاد غیرسرمایه‌دارانه باشند.

چپ هنوز این پرسش را مطرح نکرده است که چگونه می‌تواند انبوهی از منابع اشتراکی متکثر را گرد هم آورد، منابعی که از آن‌ها دفاع می‌شود و گسترش می‌یابند و برای تصاحبشان مبارزه‌هایی در جریان است تا بلکه این منابع بتوانند کلیتی منسجم شکل دهند و مبنایی برای شیوه‌ی جدیدی از تولید را فراهم کنند.

---

Gift Economy :<sup>7</sup> اقتصاد هدیه یا فرهنگ هدیه نوعی مبادله است که در آن اشیا قیمتی معامله یا فروخته نمی‌شوند بلکه بدون توافق صریح برای پاداش فوری یا آینده اهدا می‌شوند. -م.

<sup>8</sup> : Elinor Ostrom

Social Factory :<sup>9</sup> مفهومی که اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ پدید آمد تا به تحلیل روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه کمک کند، روابطی که خارج از حوزه‌ی تولید به کل جامعه سرایت کرده است. -م.

اما یک استثناء در این زمینه، نظریه‌ی آنتونیو نگری<sup>10</sup> و مایکل هارت<sup>11</sup> در کتاب‌های امپراتوری<sup>12</sup> (۲۰۰۰)، انبوهه<sup>13</sup> (۲۰۰۴) و مشترک‌المنافع<sup>14</sup> (۲۰۰۹) است. آن‌ها در این مورد بحث می‌کنند که جامعه‌ای که بر مبنای اصل «منبع اشتراکی» ساخته شده است پیشاپیش از دل اطلاعاتی‌سازی<sup>15</sup> و «شناختی‌سازی»<sup>16</sup> تولید برمی‌خیزد. طبق این نظریه، از آن‌جا که تولید از قرار معلوم بدل به تولید دانش، فرهنگ و سوژکتیویته شده است که از طریق اینترنت سازماندهی می‌شود، فضا و ثروتی مشترک خلق می‌شود که از معضل قوانین محدودکننده‌ی شمولیت و انحصار خلاصی می‌یابد. دسترسی به و استفاده از منابع موجود در اینترنت نه تنها از مقدار آن منابع کم نمی‌کند بلکه به آن‌ها اضافه نیز می‌کند، بنابراین این موضوع احتمال ساخت جامعه‌ای مبتنی بر وفور را نشان می‌دهد—تنها مانع باقی‌مانده بر سر راه «انبوهه» این است که چگونه از «تسخیر» سرمایه‌دارانه‌ی ثروت تولیدشده جلوگیری کنیم.

جذابیت این نظریه این است که نه تنها صورت‌بندی «منابع اشتراکی» را از سازماندهی کار و تولید جدا نمی‌کند، بلکه این صورت‌بندی را در ذات این سازماندهی می‌بیند. محدودیت این نظریه هم این است که تصویری که از منابع اشتراکی ارائه می‌دهد، کار اقلیت صاحب ابزار تولید را، که در دسترس اکثریت مردم جهان هم نیست، مطلق می‌کند. همچنین به این مسئله بی‌اعتناست که این کار، کالاهایی برای بازار تولید می‌کند و از این واقعیت که ارتباط/تولید آنلاین به فعالیت‌های اقتصادی وابسته است—مانند ماینینگ، میکروچیپ و تولیدات حاصل از عناصر کمیاب—نیز چشم‌پوشی می‌کند، که این مسائل با توجه به شکل سازماندهی کنونی کار، هم به لحاظ اجتماعی و هم محیط زیستی بسیار مخرب است. [۸] به علاوه این نظریه با تأکید بر دانش و اطلاعات، پرسش از بازتولید زندگی هر روزه را ندیده می‌گیرد. البته این درستی گفتمان منابع اشتراکی در مقام یک کل را می‌رساند که بیشتر از این‌که حول نیازهای مادی برای ساخت یک اقتصاد اشتراکی—محور باشد به پیش‌شرط‌هایی برای وجود منابع اشتراکی می‌پردازد که در نتیجه از طریق آن ما می‌توانیم در برابر وابستگی به کار مزدی و نیز انقیاد حاصل از روابط سرمایه‌دارانه مقاومت کنیم.

### زنان و منابع اشتراکی

با چنین پیش‌زمینه‌ای است که یک دورنمای فمینیستی در مورد منابع اشتراکی اهمیت می‌یابد. این دورنما با فهم این مسئله آغاز می‌شود که زنان چه در طول تاریخ و چه در زمان ما، در مقام سوژه‌های اصلی کار بازتولیدی، بیشتر از مردان به دسترسی به منابع طبیعی مشترک وابسته بوده‌اند و با خصوصی‌سازی این منابع نیز بیش‌تر از بقیه متحمل خسارت شده‌اند و بیش‌تر از

<sup>10</sup> : Antonio Negri

<sup>11</sup> : Michael Hardt

<sup>12</sup> : *Empire*

<sup>13</sup> : *Multitude*

<sup>14</sup> : *Commonwealth*

<sup>15</sup> : Informatization: این‌که تا چه اندازه عرصه‌ای جغرافیایی، اقتصادی یا اجتماعی بر مبنای اطلاعات شکل می‌گیرد.

<sup>16</sup> : Cognitization

سایرین هم به مقاومت وفادار مانده‌اند. همان‌طور که در کتاب کالیبان و ساحره<sup>17</sup> (۲۰۰۴) نوشته‌ام، زنان، چه در انگلستان و چه در «دنیای نو» [آمریکا]، در مرحله‌ی نخست توسعه‌ی سرمایه‌دارانه، در خط مقدم مبارزه علیه حصارکشی اراضی بودند و سرسخت‌ترین مدافعان فرهنگ‌های مشترکی بودند که استعمار اروپایی سعی در نابودی آن داشت. در پرو وقتی که فاتحان اسپانیایی کنترل دهکده‌ها را در دست گرفتند زنان به کوه‌های مرتفع گریختند و در آن‌جا فرم‌هایی از زندگی جمعی را دوباره خلق کردند که تا به امروز هم پابرجاست. عجیب نیست که در قرن‌های شانزدهم و هفدهم، شاهد وحشیانه‌ترین حمله‌ها به زنان در کل تاریخ جهان بوده‌ایم: شکنجه‌ی زنان تحت عنوان ساحره‌کشی. امروزه در مواجهه با روند جدیدی از انباشت بدوی، زنان اصلی‌ترین نیروی اجتماعی‌ای هستند که در مسیر تجاری‌سازی کامل طبیعت ایستاده‌اند و از استفاده‌ی غیرسرمایه‌دارانه از اراضی و نیز کشاورزی معاش-محور حمایت می‌کنند. زنان همان گروهی در جهان هستند که تنها برای امرار معاش کشاورزی می‌کنند. به‌رغم تلاش‌های صورت‌گرفته از سوی بانک جهانی و سایر عاملینش برای اقناع زنان به معطوف کردن فعالیت‌هایشان به تولید محصولات نقدی [پرسود]، زنان در آفریقا هم‌چنان ۸۰ درصد غذای مصرفی مردم را تولید می‌کنند. در دهه‌ی ۱۹۹۰ در بسیاری از شهرهای آفریقا در مواجهه با افزایش قیمت غذا، زنان تکه زمین‌های عمومی را به تصرف درآوردند و «در حاشیه‌ی جاده‌ها ... پارک‌ها، ریل‌های راه‌آهن...»، ذرت، حبوبات و کاساو<sup>18</sup> کاشتند و از این طریق چشم‌انداز شهری شهرهای آفریقا را هم تغییر دادند و جدایی میان شهر و اراضی حومه را در روند توسعه‌ی سرمایه‌داری در هم شکستند. [۹] زنان در هند، فلیپین و در سراسر آمریکای لاتین در جنگل‌های در حال تخریب، درخت کاشتند، برای بیرون کردن چوب‌برها دست به دست هم دادند، مانع فعالیت‌های حفاری معدن و سدسازی شدند و شورش‌هایی را علیه خصوصی‌سازی آب رهبری کردند. [۱۰]

جنبه‌ی دیگری از مبارزه‌ی زنان برای دسترسی مستقیم به راه‌های بازتولید، راه‌اندازی مؤسسات اعتباری در کشورهای جهان سوم، از کامبوج گرفته تا سنگال بود که عملکردی مشابه پول رایج داشتند (2009 Podlashuc). تانتین‌ها<sup>19</sup> (در بخش‌هایی از آفریقا به این شکل مصطلح است)، با اسامی مختلف، سیستم‌های بانکی خودمختار، خودگردان و ساخته‌ی زنان هستند که برای افراد یا گروه‌هایی که دسترسی به بانک‌ها ندارند، پول نقد فراهم می‌کنند و تماماً بر اساس اعتماد عمل می‌کنند. این شیوه کاملاً متفاوت با نظام‌های اعتباری کوچکی است که بانک جهانی تبلیغ می‌کند که بر مبنای نظارت متقابل و شرمسار کردن استوار است که (در بعضی جاها مانند نیجریه) تا این‌جا هم کشیده شده که تصاویر زنانی را که از بازپرداخت وام‌شان عاجزند، در مکان‌های عمومی نصب می‌کنند که حتا بعضی از این زن‌ها به همین دلیل دست به خودکشی زده‌اند. [۱۱]

### <sup>17</sup> *Caliban and the Witch*

Cassava :<sup>18</sup> مانیوک یا کاساو (نام علمی: *Manihot esculenta*) گیاهی که بومی مناطق آمریکای جنوبی است و پس از کشف این قاره اروپاییان آن را به نقاط دیگر بردند و برای تهیه‌ی دسر از آن استفاده می‌شود. ساکنان اولیه این قاره از آن به عنوان یکی از غذاهای اصلی خود استفاده می‌کردند. هم‌اکنون کشور نیجریه بزرگترین تولیدکننده این گیاه می‌باشد. -م.  
Tontine :<sup>19</sup> موسسه‌ی مالی خاصی که به موجب آن عده‌ای مشترکاً پول قرض می‌دهند با این شرط که بهره‌ی آن مرتباً و با اقساط معین بین آن‌ها تقسیم شود و با مرگ هر یک از ایشان سهم دیگران از بهره بیشتر شود تا آنجا که آخرین فرد زنده کل بهره را دریافت کند. -م.

زنان همچنین تلاش‌ها را به سوی نوعی کار بازتولیدی جمعی سوق داده‌اند، هم به‌مثابه روشی برای صرفه‌جویی در هزینه‌ی بازتولید و هم برای محافظت از یکدیگر در برابر فقر، خشونت دولتی و خشونت مردان. یک نمونه‌ی برجسته، اولا کامون<sup>20</sup>ها (آشپزخانه‌های اشتراکی) هستند که زنان شیلی و پرو در دهه‌ی ۱۹۸۰ برپا کردند که به دلیل تورم شدید، دیگر به تنهایی قادر به خرید مایحتاج‌شان نبودند. [۱۲] این کنش‌ها نیز درست مانند احیای اراضی یا راه‌اندازی تانتین‌ها، نمودهایی از جهانی هستند که در آن پیوندهای مشترک هنوز مستحکم است. اما اشتباه است اگر آن‌ها را چیزهایی پیش-سیاسی، «طبیعی» یا صرفاً محصولی از «سنت» قلمداد کنیم.

پس از مرحله‌های پی‌درپی استعمار دیگر در هیچ بخشی از جهان، طبیعت و رسوم محلی وجود ندارد مگر جایی که مردم برای حفظ آن مبارزه کرده‌اند و از نو آن‌ها را ابداع کرده‌اند. همان‌طور که لئو پولداشووک<sup>21</sup> در مقاله‌ی «نجات زنان: نجات منابع اشتراکی»<sup>22</sup> اشاره می‌کند، امروزه کمونالیسم زنانه‌ی مردم عادی به تولید حقیقت تازه‌ای رهنمون می‌شود، هویتی جمعی را شکل می‌دهد، پادنیرویی در خانه و اجتماع برمی‌سازد و روندی از خودارزش‌گذاری و تعیین‌یابی را آغاز می‌کند که می‌توانیم از آن‌ها چیزهای بسیاری بیاموزیم.

اولین درسی که می‌توانیم از این مبارزه‌ها بیاموزیم این است که «به اشتراک‌گذاری» شیوه‌های مادی بازتولید، نخستین سازوکاری است که طی آن علایق جمعی و پیوندهای مشترک خلق می‌شود. به علاوه خط مقدم مقاومت در برابر زندگی در اسارت است و شرایط را برای ساختن فضاهایی خودمختار فراهم می‌کند که تسلط سرمایه‌داری بر زندگی‌های ما را از درون، تحلیل می‌برد. بدون تردید تجربه‌هایی که شرح دادم الگوهایی‌اند که نمی‌توان عیناً در جای دیگر نشانند. برای ما در آمریکای شمالی، مطالبه و اشتراک‌گذاری شیوه‌های بازتولید ضرورتاً باید فرم‌های متفاوتی اتخاذ کند. اما حتا در این‌جا نیز با ائتلاف منابع‌مان و تصرف دوباره‌ی ثروتی که تولید کرده‌ایم، می‌توانیم بازتولیدمان را از قید پیوند با گردش کالا که از طریق بازار جهانی، مسئول سلب مالکیت از میلیون‌ها انسان در سراسر جهان است آزاد کنیم. می‌توانیم امرار معاش‌مان را نه تنها از بند بازار جهانی رها کنیم، بلکه از یوغ ماشین جنگ و نظام زندان نیز درآوریم که اکنون اقتصاد آمریکا به آن‌ها وابسته است. به عنوان نکته‌ی مهم آخر نیز، می‌توانیم به ورای همبستگی انتزاعی‌ای حرکت کنیم که معمولاً مشخصه‌ی روابط درون جنبش است که تعهدمان، ظرفیت تاب‌آوری‌مان و خطرهایی را که مشتاق پذیرش‌شان هستیم، محدود می‌کند.

در کشوری که در آن عظیم‌ترین انبار تسلیحاتی جهان، حافظ مالکیت خصوصی است و سه دهه برده‌داری، شکاف‌های عمیقی در بدنه‌ی جامعه ایجاد کرده است، بازآفرینی منبع/منابع اشتراکی وظیفه‌ای خطیر به حساب می‌آید که تنها می‌توان از دل فرآیند درازمدتی از آزمون، ائتلاف‌سازی و جبران غرامت به آن نایل آمد. اما اگرچه این وظیفه ممکن است اکنون دشوارتر از

<sup>20</sup> : Olla común

<sup>21</sup> : Leo Poldashuc

<sup>22</sup> : *Saving Women: Saving the Commons*

رد شدن از سوراخ سوزن به نظر برسد، تنها امکانی است که برای گسترش فضای خودمختاری مان داریم، اینکه از پذیرش این موضوع سرباز بزنیم که بازتولید ما به بهای جان دیگر مردمان و دیگر منابع اشتراکی جهان حاصل می‌شود.

بازسازی‌های فمینیستی

ماریا میس<sup>23</sup> آن‌چه را که ذیل این وظیفه قرار می‌گیرد به خوبی توضیح داده است. او به این نکته اشاره می‌کند که تولید منابع اشتراکی پیش از همه نیازمند تغییر روال زندگی روزمره‌ی ماست تا آن‌چیزهایی را دوباره با یکدیگر بیامیزد که مرزبندی‌های اجتماعی کار در سرمایه‌داری از یکدیگر تفکیک کرده‌اند. چرا که ایجاد فاصله‌ی میان تولید با بازتولید و مصرف، ما را به بی‌اعتنایی نسبت به شرایط تولید آن‌چه می‌خوریم، آن‌چه می‌پوشیم و آن‌چه با آن سروکار داریم هدایت می‌کند، ما را به نادیده‌گرفتن بهای اجتماعی و محیط‌زیستی آن‌ها و سرنوشت مردمی سوق می‌دهد که زباله‌های تولیدی ما بر سرشان آوار می‌شود (Mies 1999: 141ff). به بیان دیگر ما باید بر این وضعیت بی‌مسئولیتی در قبال پیامدهای کنش‌های مان غلبه کنیم، وضعیتی که منتج از شیوه‌های مخرب سامان‌یافتن تقسیم اجتماعی کار در سرمایه‌داری است؛ خلاصه‌تر می‌توان گفت این شکل تولید زندگی ما به طرزی اجتناب‌ناپذیر همان تولید مرگ برای دیگران است. همان‌طور که میس نیز به آن اشاره می‌کند جهانی‌سازی با افزایش فاصله‌ی میان آن‌چه تولید می‌شود و آن‌چه مصرف می‌شود، این بحران را تقویت کرده است، در نتیجه به رغم اینکه در ظاهر درهم‌تنیدگی جهانی افزایش یافته است، جهانی‌سازی، کوری ما را نسبت به طعم خون در غذای مان، نفت‌مان، لباس‌های مان و کامپیوترهایی که به وسیله‌ی آن‌ها با هم ارتباط برقرار می‌کنیم، تشدید کرده است. (همان)

غلبه بر این وضعیت نسبان همان‌جایی است که منظری فمینیستی بر آن تأکید دارد و به ما می‌آموزد آغاز به بازسازی منابع اشتراکی کنیم. اگر ما از استوارکردن زندگی و بازتولیدمان روی رنج دیگران امتناع نکنیم، اگر از جداکردن خودمان از آن‌ها روی نگردانیم، هیچ اشتراک منابعی میسر نیست. درواقع اگر اشتراک منابع اصلاً معنایی هم داشته باشد باید همین تولید خویشتن درمقام سوژه‌ای مشترک باشد. این‌جاست که معنای این عبارت مصطلح را می‌فهمیم: «هیچ منبع اشتراکی‌ای بدون اجتماع وجود ندارد». اما «اجتماع» را نباید درمقام واقعیتی دانست که دروازه‌ای برای ورود دارد، بلکه تجمیع مردمی است که به واسطه‌ی علایق انحصاری‌شان که آن‌ها را از بقیه جدا می‌کند، به هم پیوسته‌اند، مانند اجتماعاتی که بر مبنای مذهب یا قومیت شکل یافته‌اند، اما اینجا بیشتر کیفیت روابط مدنظر است، یعنی اصل مشارکت و مسئولیت‌پذیری در قبال یکدیگر و در قبال زمین، جنگل‌ها، دریاها و حیوانات.

به طور قطع دستیابی به چنین اجتماعی نیز درست مانند اشتراکی‌سازی کار بازتولیدی روزانه‌مان تنها یک نقطه‌ی آغاز است، نه جایگزینی برای کمپین‌های ضدخصوصی‌سازی گسترده‌تر و احیای ثروت جمعی مان. این موضوع جزء اساسی آموزش ما

<sup>23</sup> : Maria Mies

برای داشتن دولتی جمعی و و بازشناسی تاریخ، احتمالاً قربانی اصلی عصر نئولیبرال سرمایه‌داری، به مثابه پروژه‌ای جمعی است.

به همین دلیل باید در مشی سیاسی‌مان، اشتراکی‌سازی کار خانگی را نیز بگنجانیم و این سنت فمینیستی را دوباره احیا کنیم، سنتی که در ایالات متحده با آزمون‌های سوسیالیستی آرمان‌گرایانه از اواسط قرن نوزدهم آغاز شد و در تلاش‌های «فمینیست‌های ماتریالیست» اواخر قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم نیز ادامه یافت. تلاش‌هایی برای شناسایی کار خانگی و نتیجتاً فضای خانه و محله و انطباق آن‌ها با جامعه از رهگذر خانه‌داری اشتراکی که تا دهه‌ی ۱۹۲۰، پیش از آنکه چپ‌هراسی به آن خاتمه دهد، نیز دنبال می‌شد (1981, 1982 Hayden). این قبیل کنش‌ها و مهم‌تر از آن، توانایی فمینیست‌های گذشته در نگرستن به کار بازتولیدی به مثابه فضایی مهم از کنش انسانی و نه نفی آن، بلکه انقلابی کردن آن را باید دوباره به بحث گذاشت و ارزش‌گذاری کرد.

دلیل قاطع ما برای خلق فرم‌های جمعی زندگی این است که بازتولید موجودات انسانی، سخت‌ترین کار روی زمین است و در مقیاسی بسیار بزرگ، کاری است که نمی‌تواند به صورت ماشینی انجام پذیرد. نمی‌توانیم فرزندپروری یا اعمالی مانند مراقبت از بیمار یا کارهای روان‌شناختی ضروری برای احیای انسجام تعادل جسمی و روانی‌مان را ماشینی کنیم. به‌رغم تلاش‌های صنایع پیشرو، نمی‌توانیم مراقبت از انسان‌ها را به ربات‌ها بسپاریم مگر از راه تحمیل هزینه‌هایی هولناک برای افرادی که تحت آن قرار می‌گیرند. هیچ افرادی ربات-پرستار را به‌عنوان مراقب نمی‌پذیرند، به‌خصوص کودکان و بیماران. به اشتراک‌گذاری مسئولیت‌ها و مشارکت در کارها، به شرطی که به بهای سلامت ارائه‌دهندگان آن کارها نباشد، تنها ضامن مراقبت صحیح است. بازتولید موجودات انسانی برای قرن‌ها فرآیندی جمعی بوده است. این امر حاصل کار خانواده‌ها و اجتماعات گسترش‌یافته‌ای بود که مردم می‌توانستند به آن‌ها متکی باشند، به‌خصوص در محله‌های پرولتری حتی زمانی که افراد تنها زندگی می‌کردند هم زندگی جمعی در جریان بود، در نتیجه کهنسالی ملایم با تنهایی حزن‌انگیز و عدم استقلالی نبود که اکنون بسیاری از کهنسالان ما در آن زندگی می‌کنند. تنها با ظهور سرمایه‌داری بود که بازتولید به کلی خصوصی‌سازی شد، فرآیندی که اکنون دیگر به درجه‌ای رسیده است که زندگی‌های ما را نابود می‌کند. این روند باید معکوس شود و زمان حال، درخور چنین پروژه‌ایست.

در همین حین که بحران سرمایه‌داری، عناصر اولیه‌ی بازتولید میلیون‌ها انسان سرتاسر جهان را، از جمله در ایالات متحده، نابود می‌کند، بازسازی زندگی روزمره‌مان، یک مسئولیت و یک ضرورت است. همچون اعتصابات، بحران‌های اجتماعی/اقتصادی نیز قادرند قواعد کار مزدی را درهم‌بشکنند و فرم‌های جدیدی از جامعه‌جویی<sup>24</sup> را به ما تحمیل کنند. این مسئله همان چیزی است که در دوران رکود بزرگ رخ داد، که در آن نهضتی از بی‌خانمان‌ها به وجود آمد که قطارهای باربری را بدل به فضای اشتراکی‌شان در جستجوی آزادی تحرک و کوچ‌نشینی کردند (2006 Caffentzis). آن‌ها در تلاقی‌گاه‌های

<sup>24</sup> : Sociality



خطوط راه آهن، جنگل های بی خانمانها<sup>25</sup> را بنا کردند، صورت بندی هایی اولیه از جهانی کمونیستی همراه با قوانین خودگردان و همبستگی، یعنی همان جهانی که بسیاری از بی خانمانها به آن باور داشتند. [۱۳] البته از نظر برخی بوکس کار برتاها<sup>26</sup>، این جهان، همچون اخوتی میان مردان، یعنی جهانی غالباً مردانه بود و در درازمدت نمی توانست دوام بیاورد. به محض آن که بحران اقتصادی و جنگ پایان گرفت، بی خانمانها به وسیله ی دو محرک عظیم ثبات بخش نیروی کار یعنی خانواده و مسکن، مطیع و فرمان بردار شدند. سرمایه داری آمریکایی که نسبت به خطر گردهم آیی دوباره ی طبقه ی کارگر در طول دوران رکود بزرگ هوشیار شده بود، در کار بست قاعده ای که مشخصه ی سازماندهی زندگی اقتصادی است دست بالا را گرفت: مشارکت در مرحله ی تولید، جدایی و انزوا در مرحله ی بازتولید. با خانه های منزوی و پشت سرهم، مانند زائده ای چرکی، که لویتلونها<sup>27</sup> پدید آوردند، با اتومبیلها، که نه تنها کارگران را بی تحرک می کردند بلکه پایانی بودند بر آن نوع منبع اشتراکی متعلق به کارگر خودمختار که جنگل های بی خانمانها نمود آن بودند (1986 Hayden). امروزه که میلیون ها خانه و اتومبیل مردم آمریکا دوباره از آنها پس گرفته می شود و حکم های توقیف، تخلیه و از دست دادن وسیع فرصت های شغلی دوباره ستون های نظم سرمایه دارانه ی کار را درهم می شکنند، زمین های مشترک جدیدی دوباره در حال شکل گیری است، مانند شهرهای چادرنشینها که ساحل به ساحل سبز می شوند. البته این بار زنان باید این منابع اشتراکی جدید را بسازند تا آنها در قالب فضاهایی ناپایدار و مناطقی خودمختار که موقتی هستند باقی نمانند بلکه بدل به زیربنای فرم های جدیدی از بازتولید اجتماعی شوند.

اگر خانه، اویکوسی<sup>28</sup> است که اقتصاد بر آن بنا شده است، پس می توان نتیجه گرفت زنان که به حیث تاریخی کارگران و زندانیان خانه بوده اند، همان کسانی هستند که باید آغاز به بازپس گیری خانه به مثابه مرکز زندگی اشتراکی کنند، مرکزی که افراد و فرم های مشارکت مختلف در آن جای دارند، امنیت را بدون انزوا و تعلق فراهم می کند، اجازه ی اشتراک و دست به دست شدن دارایی های اجتماع را می دهد و مهم تر از همه زیربنایی برای فرم های جمعی بازتولید ایجاد می کند. همان طور که پیش تر هم اشاره شد ما می توانیم برای این پروژه از برنامه ریزی های فمینیست های ماتریالیست قرن نوزدهم الهام بگیریم که معتقد بودند خانه، «مؤلفه ی مکان مند» مهمی در «سرکوب زنان» است و به همین دلیل آشپزخانه های اشتراکی و خانه داری مشارکتی را با هدف نظارت بر بازتولید کارگران بنا کردند (1981 Hayden).

<sup>25</sup> : Hobo Jungle

<sup>26</sup> : Boxcar Bertha: نام فیلمی از اسکورسیزی در مورد زنی به نام برتا تامپسون (Bertha Thompson). کنایه از زنان رادیکال و خودمختار. م.

<sup>27</sup> : Levittown: چندین پروژه ی خانه سازی در حومه های شهرهای آمریکا و پورتوریکو که پس از جنگ جهانی دوم برای اسکان سربازها و خانواده هایشان ساخته شد. م.

<sup>28</sup> : Oikos: کلمه ی یونانی باستان با معنایی متغیر بسته به متن که به خانواده، املاک خانوادگی و مسکن اشاره دارد اما تا حدودی از آنها نیز متمایز است. در اینجا منظور اولین و ابتدایی ترین واحد اقتصادی جامعه یعنی همان خانه و خانواده است. م.

امروزه چنین اهدافی ضروری است. درهم‌شکستن انزوای زندگی در خانه نه تنها پیش‌شرطی برای پاسخگویی به بنیادی‌ترین نیازهای ما و افزایش قدرت ما در برابر کارفرما و دولت است، بلکه همان‌طور که ماسیمو دی آنجلس<sup>29</sup> نیز به ما یادآور می‌شود، محافظتی از ما در برابر بلایای محیط‌زیستی است. چرا که هیچ تردیدی درباره‌ی پیامدهای مخرب تکثیر «غیراقتصادی» امکانات بازتولیدکننده و نیز سکونت‌گاه‌های فروبسته‌ای که اکنون آن‌ها را خانه‌های مان می‌نامیم وجود ندارد، خانه‌هایی که در طول زمستان گرما را اتلاف می‌کنند و در تابستان قادر به خنک‌نگه‌داشتن ما نیستند. از همه مهم‌تر اینکه ما نمی‌توانیم جامعه‌ای جایگزین و جنبشی زایا و قدرتمند بسازیم مگر آن‌که بازتولیدمان را به روشی مشارکتی‌تر بازتعریف کنیم و خط بطلانی بکشیم بر جدایی میان امر شخصی و امر سیاسی، میان کنشگری سیاسی و بازتولید زندگی روزمره.

این مسئله باید روشن شود که واگذاری وظیفه‌ی اشتراکی کردن/جمعی کردن بازتولید به عهده‌ی زنان به معنی تصدیق مفهوم طبیعت‌باورانه‌ی زنانگی نیست. قابل درک است که بسیاری فمینیست‌ها این امکان را به‌مثابه تقدیری بدتر از مرگ می‌دانند. این مسئله عمیقاً در آگاهی جمعی ما حک شده است که زنان در مقام منابع اشتراکی مردان هستند، همان‌طور که سرمایه‌داران ثروت طبیعت را تصرف کرده‌اند، مردان نیز می‌توانند از این منبع طبیعی مکتب و خدمات (یعنی زنان) آزادانه بهره‌مند شوند. اما به قول دولورس هیدن<sup>30</sup>، بازساماندهی کار بازتولیدی و در نتیجه بازساماندهی خانه‌داری و فضای عمومی، یک پرسش هویتی نیست؛ بلکه پرسشی است از نیروی کار و ما نیز می‌توانیم اضافه کنیم پرسشی است از قدرت و امنیت (Hayden 1986: 230). من اینجا یاد تجربه‌ی زنان عضو جنبش کارگران بی‌زمین<sup>31</sup> [the MST] می‌افتم که پس از به‌دست‌آوردن حق تصاحب زمینی که اشغال کرده بودند، بر این امر پافشاری کردند که خانه‌های جدید باید به فرمی ترکیبی ساخته شوند تا آن‌ها بتوانند امور خانه‌داری‌شان را جمعی انجام دهند، یعنی در کنار هم رخت‌هایشان را بشویند، آشپزی کنند، مانند دوره‌ی مبارزه‌شان هنوز هم نوبتی با مردها باشند و اگر مردی از آن‌ها سواستفاده کرد به یاری هم بشتابند. مشاجره بر سر این که زنان باید جمعی‌سازی کار بازتولیدی و خانه‌داری را رهبری کنند به این معنا نیست که کارخانگی به لحاظ طبیعی حرفه‌ای زنانه است. بلکه سر باززدن از زدودن تجربه‌های جمعی و دانش و مبارزاتی است که زنان در رابطه با کار بازتولیدی انباشته‌اند که تاریخش بخش مهمی از مقاومت ما در برابر سرمایه‌داری است. پیوند دوباره با این تاریخ قدمی حیاتی برای زنان و مردان امروز است تا هم معماری جنسیتی‌شده‌ی زندگی‌های مان را برهم زنند و هم خانه‌ها و زندگی‌های مان را به‌مثابه اموری اشتراکی بازسازی کنند.

پی‌نوشت:

1. مهم‌ترین منبع در مورد سیاست منابع اشتراکی و مبنای نظری آن مجله‌ای الکترونیکی در بریتانیا است به نام *The Commoner* که اکنون وارد چهاردهمین سال انتشارش می‌شود. ([www.commoner.org.uk](http://www.commoner.org.uk))

<sup>29</sup> : Massimo de Angelis

<sup>30</sup> : Dolores Hayden

<sup>31</sup> : Landless Worker's Movement: *Movimento dos Trabalhadores Sem Terra*

2. یک نمونه نزاعی است که اکنون در بسیاری از اجتماعات شهر مین علیه شرکت نستله در جریان است که این شرکت آب رودخانه‌های این شهر را در بطری‌ها می‌فروشد. دزدی شرکت نستله هوشیاری مردم را نسبت به اهمیت حیاتی این رودخانه‌ها و سفره‌های آب زیرزمینی برانگیخته است و آن‌ها را به عنوان منابعی اشتراکی مطرح کرده است. (Food and Water 2009 Watch Fact Sheet, July) مراقبت از غذا و آب یک «سازمان غیرانتفاعی (خودبنیان) است که هدفش حصول اطمینان از بهداشت آب و غذای سالم در ایالات متحده و سراسر جهان است.»
3. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه نگاه کنید به مقاله‌ی مهم «Who Pays for the Kyoto Protocol» نوشته‌ی Ana Isla، که در آن نویسنده توضیح می‌دهد که چگونه محافظت از تنوع زیستی، بهانه‌ای به دست بانک جهانی و سایر آژانس‌های بین‌المللی داده است تا جنگل‌های بارانی را محصور کنند چون آن‌ها تأمین‌کننده «کربن» و «اکسیژن» هستند. (In Salleh 2009)
4. قرارداد سازمان ملل در زمینه‌ی حقوق دریاها که در سال ۱۹۹۴ تصویب شد، محدوده‌ای ۲۰۰ مایلی در حریم ساحل را نظر می‌گیرد و آن را منطقه‌ی آزاد تجاری می‌نامد که در آن‌جا دولت‌ها می‌توانند از منابع موجود، از ماهی گرفته تا گاز طبیعی، بهره‌برداری کنند و آن‌ها را مدیریت و محافظت کنند. همچنین می‌توانند معادن عمیق زیر دریا حفر کنند و از درآمدهای حاصل استفاده کنند. برای اطلاعات بیشتر در مورد مفهوم «میراث مشترک انسانی» در بحث‌های سازمان ملل نگاه کنید به: (Susan J. Buck, The Global Commons. An Introduction 1998).
5. همان‌طور که در ویکیپدیا هم نوشته شده است، مطالعات استروم متمرکز است بر منابع آبی مشترک و «تاکید بر این‌که چگونه انسان‌ها با زیست‌بوم‌ها تعامل می‌کنند تا به بازدهی پایدار طولانی‌مدت منابع دست‌یابند.» (Wikipedia, January 1.9, 2010, p
6. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: (Calestous Juma and J.B. Ojwang eds., In Land We Trust (London: Zed Books 1996), رساله‌ای قدیمی در مورد تأثیر مناسبات مالی مشترک در بستر توسعه و تلاش‌های سرمایه‌دارانه.
7. David Bollier, Silent Theft: The Private Plunder of Our Common Wealth. New York and London: Routledge, 2002: 36-39.
8. برای مثال تخمین زده شده است که ۳۳۰۰۰ لیتر آب و ۱۵ تا ۱۹ تن از مواد خام نیاز است تا یک کامپیوتر شخصی ساخته شود. (Eco-Socialism or Eco-Capitalism?: A Critical Analysis of Humanity's Fundamental Choices, London: Zed Books 1999:126) همچنین مراجعه کنید به Elizabeth Dias, "First Blood Diamonds, Now Blood Computers?" July 24, 2009, دیاس همچنین از ادعای گلوبال ویتنس - سازمانی که برای جلوگیری از تعارضات مرتبط با منابع شکل گرفته است - یاد می‌کند که در آن تجارت مواد معدنی حیاتی برای صنعت الکترونیک، آتش جنگ‌های درونی جمهوری دموکراتیک کنگو را شعله‌ور می‌کند. <http://www.time.com/time/world/article/0,8599,1912594,00.html>
9. Donald B. Freeman, "Survival Strategy or Business Training Ground? The Significance of Urban Agriculture For the Advancement of Women in African Cities." African Studies Review, Vol.36, N.3 (December 1993), pp. 1-22. Federici 2008a.
10. Shiva 1989, 1991:102-117, 274

11. من این اطلاعات را مدیون Ousseina Alidou هستم؛ مدیر مرکز مطالعات آفریقا در دانشگاه راتگرز Rutgers (University NJ)

12. Fisher 1993, Andreas 1985.

13. Anderson 1998, Depastino 2003, Caffentzis 2006.